

ماؤ و بود و و حرمت از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده و دوم  
 او غام کرده و ماؤ شد برین طریق باقی است بدو جمع تکبیر از آن ماؤ است ماؤ سوم  
 و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکبیر کنند رو کرده بسوی اصلش  
 که ماؤ بود حرف اول مفتوح است ثالث را نیز فتح دادند و در آخرش تا و آوردند  
 الف و حدان را حذف کردند مدونه شد بعده و حرف از یک جنس بهم آمدند  
 هر دو متحرک اول را ساکن کرده و دوم او غام کردند و مدونه شد بدو جمع تکبیر  
 از آن ماؤ است ماؤ سوم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکبیر کنند  
 رو کرده بسوی اصلش که ماؤ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشد و سا  
 فتمه بعد ثالث الف جمع تکبیر در آورده الف و حدان را حذف کردند و مدونه شد  
 بدو جمع تکبیر از آن ماؤ است ماؤ سوم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را  
 جمع تکبیر کنند رو کرده بسوی اصلش که ماؤ بود حرف اول را ضم دادند ثالث  
 را مشد و ساخته فتمه و الف و حدان را حذف کردند و مدونه شد بدو جمع تکبیر از آن ماؤ  
 ماؤ اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکبیر کنند رو کرده بسوی  
 اصلش که ماؤ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مسکون ساخته الف  
 و حدان را حذف کردند مدونه شد بعده و حرف از یک جنس بهم آمدند اول  
 ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند مدونه شد بدو جمع تکبیر از آن  
 ماؤ است ماؤ اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکبیر کنند  
 رو کرده بسوی اصلش که ماؤ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را فتح  
 و در آخرش الف مدونه در آورده الف و حدان را حذف کردند و مدونه شد

بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده و در اولی  
 کردند مانند آن جمع تکسیر از آن ماده است تا در اسم و بعد آن بود چون خواستند  
 که اسم و بعد آن را جمع کنند رو کردند بسوی اصلش که ماده بود و حرف اول  
 ضمیر او در ثالث را ساکن ساخته و در آخرش الف و نون مزید میان در آورده  
 الف و بعد آن را حذف کردند و آن شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند  
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در و هم او تمام کردند و بعد آن شد در او در و ثانی  
 در و ثانی و ثانی است اما بسوی اصلش رو میکنند و در تکسیر از آن ماده است  
 تا در اسم بگردند چون خواستند که اسم بگردند و در تکسیر از آن ماده است  
 که در او بود و حرف اول را ضمیر او در ثانی قابل حرکت بود آنرا بود و مضبوط  
 بدل کردند سوم جای سه تصحیر در آورده و ثانی و ثانی و ثانی و حرف اول را  
 بهم آورده اول را ساکن کرده و در و هم او تمام کردند و ثانی و ثانی و ثانی  
 تا در اسم بگردند و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی  
 چون خواستند که اسم و بعد آن را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که  
 بود و حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت بود آن را بود و مضبوط بدل کردند  
 سوم جای الف جمع تکسیر در آورده و ثانی و بعد آن را حذف کردند و ثانی و ثانی و ثانی  
 و حرف اول از یک جنس و در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده  
 و در و هم او تمام کردند و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی  
 تا در تکسیر از آن ماده است تا در اسم بگردند و چون خواستند که اسم بگردند  
 و حرف اول را ضمیر او در ثانی قابل حرکت بود آن را بود و مضبوط

بدل کردند سوم جایای تصویر را آوردند و نویسه شد انظرون منه محمد مدان مما و تمید محمد و اصل  
محمد بود و حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده با قبل و اول  
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را آورد و هم او غام کردند و حدت برین قیاس است  
محمدان مما و جمع تکسیر از آن محمد است محمد اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را  
جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که محمد بود و حرف اول مفتوح است و ثانی ازین  
فتحه دادند سوم جا الفت جمع تکسیر در آورده حرفی که با بعد الفت جمع تکسیر بود آن را  
کسره دادند و اما در شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را  
ساکن کرده در دوم او غام کردند و اما در شد تمید تنخیر از آن محمد است محمد اسم بکر بود چون  
خواستند که اسم بکر را منفر کنند و کردند بسوی اصلش که محمد بود و حرف اول را  
منه دادند ثانی را فتحه سوم جایای تصویر در آوردند حرفی که با بعد یا تصویر بود آن را  
کسره دادند تمید و شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را  
ساکن کرده در دوم او غام کردند تمید شد و الا که منه محمد مدان مما و تمید محمد  
اصل محمد بود و حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را  
نقل کرده با قبل و اول بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را آورد و هم او غام کردند  
محمد شد برین قیاس است محمدان مما و جمع تکسیر از آن محمد است محمد اسم و حدان بود چون  
خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که محمد بود و حرف  
اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الفت جمع تکسیر در آورده حرفی که با بعد الفت جمع  
تکسیر بود آن را کسره دادند و اما در شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو  
متحرک اول را ساکن کرده در دوم او غام کردند و اما در شد تمید تنخیر از آن محمد است

محمد اسم بکیر بود چون خواستند که اسم بکیر را مصغر کنند رو کردند بسوی اصلش که محمد بود  
حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند حرفی که با بعدیای  
تصغیر بود آن را کسره دادند تمیید و شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو  
متحرک اول را ساکن کرده در دوم او غام کردند تمیید شد وجه دوم تمیید تصغیر از آن  
محمد است محمد اسم بکیر بود چون خواستند که اسم بکیر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند  
ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند تمیید شد ثانیان تمام تمیید تمیید  
در اصل محمد بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را  
نقل کرده با قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند  
تمیید شد برین قیاس باقی تمام جمع تکسیر از آن تمیید است تمیید اسم وحدان بود چون  
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که محمد بود دو حرف  
اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که با بعد الف جمع  
تکسیر بود آن را کسره دادند و ثانی وحدان را حذف کردند تمام و شد بعده دو حرف  
از یک جنس جمع شد اول را ساکن کرده در دوم او غام کردند تمام و شد تمیید  
تصغیر از آن تمیید است تمیید اسم بکیر بود چون خواستند که اسم بکیر را مصغر کنند  
رو کردند بسوی اصلش که محمد بود دو حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایای  
تصغیر در آوردند حرفی که با بعدیای تصغیر بود آن را کسره دادند تمیید و شد بعده  
دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم او غام کردند  
تمیید شد وجه دوم تمیید تصغیر از آن تمیید است تمیید اسم بکیر بود چون خواستند  
که اسم بکیر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند







از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده با قبیل و او در وجه اول

ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او خام کردند پیشتر برین قیاس است

باقی صیغها مضارع مجهول پیشتر بران میروند الی آخره پیرو اصل پیرو بود

و در حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده با قبیل

بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او خام کردند پیشتر الامر منه بر این پیرو

برای برابرتن مثال و اوی از باب افعال الایضا و یوم کردن او عهد لغت

الیجاد انمو موعده و اوعده یومعده الیجا و اذاک موعده کم یومعده کم یومعده لایومعده

لایومعده لکن یومعده الامر منه اوعده لیسیر لیسیر و المعنی عنه الامر منه لایومعده

لایومعده لایومعده انظر منه موعده موعده ان موعده ان ماضی معلوم اوعده اوعده

اوعده لایومعده ماضی مجهول اوعده اوعده و اما آخر مضارع معلوم یومعده یومعده

یومعده یومعده تا آخر مضارع مجهول یومعده یومعده ان یومعده ان تا آخر الامر منه اوعده

اوعده اوعده و اوعده اوعده ای ماضی معلوم اوعده اوعده و اما آخر مضارع معلوم

یومعده یومعده تا آخر مضارع مجهول یومعده یومعده ان یومعده ان تا آخر الامر منه

اوعده اوعده و اوعده اوعده ای ماضی معلوم اوعده اوعده و اما آخر مضارع معلوم

یومعده یومعده تا آخر مضارع مجهول یومعده یومعده ان یومعده ان تا آخر الامر منه

اوعده اوعده و اوعده اوعده ای ماضی معلوم اوعده اوعده و اما آخر مضارع معلوم

یومعده یومعده تا آخر مضارع مجهول یومعده یومعده ان یومعده ان تا آخر الامر منه



بار او را بدیل کردند و پسر شد پس قیاس است و در باقی مضارع مجهول و پسر پسران و پسران  
تا آخر پسر در اصل پسر بود و پسر پسران و پسر پسران و پسر پسران

که تعلیل ماضی است الامر منه الیسر الیسر و تا آخر اصل خود است از حرکت در آمدن  
از باب است انما انما الیسر الیسر و تا آخر اصل خود است از حرکت در آمدن

اقاما اقسامی آخره اقامه در اصل انوم بود و او متحرک ما قبل او حرک صحیح ساکن حرکت  
و او را نقل کرده ما قبل او بود و او در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت

آن و او را بالفت بدل کردند اقامه ششمین است تا اقامه الثامن در اصل انومین بود و او  
متحرک ما قبل او حرک صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده ما قبل او بود و او در اصل متحرک  
بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن - او را بالفت بدل کردند التقادسا کنین شد

میان لغت و پسر لغت اخذت کرده انمن شد برین قیاس تا آخر ماضی مجهول اقم  
ایضا اقموا تا آخر اقم در اصل انوم بود کسره بر او نقل بود نقل کرده ما قبل او بود

بعده و او ساکن ما قبل او کسره بود و او را کسره بر او نقل کرده ما قبل او بود  
ایضا انمن در اصل انومین بود کسره بر او نقل بود نقل کرده ما قبل او بود بعده  
و او ساکن ما قبل او کسره بود و او را کسره بر او نقل کرده انمن شد میان یاد

هم یاد اخذت کرده انمن شد برین وجه است تا آخر مضارع معلوم تقسیم نسیان  
تقسیمون تا آخر تعلیل تقسیم ما بعد تعلیل اقم است برین قیاس باقی سوای جمع نشت  
غایبات و مخی لطبات تعلیل انمن و تقسیم ما بعد تعلیل انمن ماضی مجهول است مضارع مجهول

یقیناً یقیناً یقیناً تا آخر تعلیل باشد اقوام ماضی معلوم است سواهی جمع مؤنث غائبات  
 و مخاطبات تعلیل یقین و یقین باشد تعلیل اثنین ماضی معلوم است اسم فاعل مقیم معیان  
 مقیمون مقیمه مقیمتان مقیمات مقیم در اصل مقیم بود و او متحرک ماقبل از حرکت  
 صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بما قبل و او ساکن ماقبل او کسوا  
 این و او را ساکن کرده و مقیم شده برین وجه است تا آخر اسم مفعول مقام مقیمان  
 و مقامون مقامه مقامان مقامات تعلیل اسم مفعول مذکور و مؤنث باشد تعلیل  
 اقوام ماضی معلوم است الامر منه اقم ایضا اقموا الخ اقم را از تقیم بنا کرده تا که علامت  
 استقبال بود آن را حذف کرده تا بعد حذف و ساکن ماند بجزه قطعی محذوفه را  
 باز آورده اند امر همان باشد بکون آخر آخرش را و حذف کرده علامت و قتی سقوط  
 حرکت شد التقاء ساکنین شده بیان یا و میم یا را حذف کرده اقم شد و در  
 تثویه جمع فون سا قاطب می شود و مصدر اقامه در اصل اقاما بود و او متحرک ماقبل  
 از حرکت صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بما قبل و او در اصل متحرک بود  
 اکنون بنا پیش او مضمون کذا به آن و او را بالفت بدل کرده التقاء ساکنین شد  
 و در هر دو الف اله را زود کرده عوض او تا در آخرش در آورده و تا آخرش  
 اجزای ماضی از باب النعال الاطارة بر اینین اطار لیطر اطارة فموظف  
 لیطر ليطار اطارة فذاک مطار لم ليطر لم ليطر لا ليطر لا ليطار لکن ليطار  
 الامر مطار ليطر ليطر و النبی عنه لا ليطر لا ليطر لا ليطر ليطر انظر منه  
 مطار فذاک ان مطارات ماضی معلوم اطارا اطارا اطار و الخ اطار و اصل  
 ليطر بود یا متحرک ماقبل حرکت صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل و او

یا در اصل متحرک بود اکنون با قبیل او مفتوح گشت آن یار با لغت بدل کرده در اطراف نشاندیم  
برین است تا اظهار نظر در اصل اعلیٰ بود متحرک با قبیل او حرفت صحیح ساکن حرکت  
یار انقل کرده با قبیل او در اصل متحرک بود اکنون با قبیل او مفتوح گشت آن  
یار با لغت بدل کردن التقادیر ساکنین شد میان لغت و براء لغت را حذف کردند  
اطرف شد برین قیاس تا آخر لغت اولیٰ و ثانیٰ و ثالثیٰ و رابعیٰ و خامسیٰ و سادسیٰ و سابعتیٰ و ثامن  
ما قبل او حرفت صحیح ساکن حرکت یار انقل کرده با قبیل او در اطراف نشاندیم برین وجهت  
تا اظهار نظر در اصل اعلیٰ بود متحرک با قبیل او حرفت صحیح ساکن حرکت یار  
انقل کرده با قبیل او در التقادیر ساکنین شد میان یار و یار با حذف کردن اطرف  
تا آخر برین قیاس است مضارع معلوم یطیر یطیران یطیرون تا آخر یطیر و اصل یطیر بود کسه  
بر یا تمیل بود نقل کرده با قبیل او در یطیر شد برین قیاس در باقی سوای جمع نوشت  
غائبات و مخاطبات یطیر و اصل یطیر بود کسه بر یا تمیل بود نقل کرده با قبیل او  
التقاء ساکنین شد میان یار و یار حذف کردن یطیر شد برین وجهت یطیران  
مضارع یطیر یطیران یطیرون تا آخر تمیل یطیران تا آخر یطیر و اصل یطیر بود کسه  
برین قیاس در باقی سوای جمع نوشت غائبات و مخاطبات تمیل یطیران و یطیران  
تا آخر تمیل انکن ماضی معلوم است مصدر اطارة در اصل اطیار بود یا متحرک با قبیل  
او حرفت صحیح ساکن حرکت یار انقل کرده با قبیل او در اصل متحرک بود  
اکنون با قبیل او مفتوح گشت آن یار با لغت بدل کردند التقادیر ساکنین شد  
میان هر دو لغت اول را حذف کردند و عوض او تا در آخرش در آوردند  
اطارة شد و اصل یطیر یطیران یطیرون یطیر و یطیران یطیر و اصل

مُطَبِّرٌ یُوبِیُّ مَتَحَرِّکُ مَا قَبْلَ اَوْ حَرَفٍ مَحْجِجٌ سَاکِنٌ حَرِکَتُ یَا رَافِعٌ کَرُوْهُ مَا قَبْلَ وَ اَوْنِدٌ مُطَبِّرٌ کَانَ  
 بِرِیْنِ قِیَاسٍ سَدَّ بِاِقْتِصَابِ صَیْغَةٍ اِسْمٌ مَفْعُوْلٌ فَطَّارٌ وَ طَّارٌ اِنْ مَطَّارٌ وَ نَوْنٌ مَطَّارَةٌ طَّارٌ اِنْ  
 طَّارَاتُ مَطَّارٌ وَ رَاَصِلٌ مُطَبِّرٌ یُوبِیُّ مَتَحَرِّکُ مَا قَبْلَ اَوْ حَرَفٍ صَحِیْحٌ سَاکِنٌ حَرِکَتُ یَا رَا  
 نَقْلٌ کَرُوْهُ مَا قَبْلَ وَ اَوْنِدٌ یَا وَ رَاَصِلٌ مَتَحَرِّکٌ یُوْبِیُّ کَنُوْنَ مَا قَبْلَ شِشْ مَفْتُوحٌ کَشِبَتْ  
 اَنْ یَا رَا بَالِغَتٌ بَدَلَ کَرُوْنِدٌ مُطَبِّرٌ شَدَّ بِاِقْتِصَابِ رِیْبُیْنِ قِیَاسٍ اِسْمٌ اَلْوَاوُ مَا سَدَّ اِتِّخَارِطٍ  
 اَطْرَافٌ اَطْرَافٌ اَطْرَافٌ اَطْرَافٌ اَطْرَافٌ اَطْرَافٌ اَطْرَافٌ اَطْرَافٌ اَطْرَافٌ اَطْرَافٌ اَطْرَافٌ اَطْرَافٌ  
 حَذْفٌ کَرُوْنِدٌ مَا جِدَّ حَذْفٌ سَاکِنٌ مَا اَبْدِ مَبْرُؤَةٌ قَطْعِيٌّ مَحْدُوْنَةٌ رَا بَا اَوْرُوْمٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ  
 لِیَسُوْنٌ اَخْرَ اَخْرَشٌ رَا اَوْ قَفْتُ کَرُوْنِدٌ عِلْمٌ سَدَّ وَ قَطْعِيٌّ سَقْمٌ مَا حَرِکَتٌ شَدَّ یَعْبُدُ یَا مَتَحَرِّکُ  
 مَا قَبْلَ اَوْ حَرَفٍ مَحْجِجٌ سَاکِنٌ حَرِکَتُ یَا رَافِعٌ کَرُوْهُ مَا قَبْلَ وَ اَوْنِدٌ اَلْقَاءُ سَاکِنٌ اَشْجُ  
 سِیَانٌ یَا وَ رَا وَ اَوْرَ اَصْرَفٌ کَرُوْنِدٌ اَطْرَافٌ وَ وَرٌ شَبِیْهٌ وَ جَمْعٌ نَوْنٌ سَا قَطْعٍ عِشْوُ و مَکْرِیْمٌ  
 نَوْنٌ سِیَکٌ کَرُوْنِدٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ  
 خَرُشْتُ وَ کَرُوْنِدٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ اَمْرٌ  
 فَذَکَ مَرَضِيٌّ لَمْ یَرْضِ لَمْ یَرْضِ لَمْ یَرْضِ لَمْ یَرْضِ لَمْ یَرْضِ لَمْ یَرْضِ لَمْ یَرْضِ لَمْ یَرْضِ لَمْ یَرْضِ  
 اَرْضِ لَمْ یَرْضِ لَمْ یَرْضِ لَمْ یَرْضِ لَمْ یَرْضِ لَمْ یَرْضِ لَمْ یَرْضِ لَمْ یَرْضِ لَمْ یَرْضِ لَمْ یَرْضِ  
 مَرَضِيٌّ مَرَضِيٌّ مَرَضِيٌّ مَرَضِيٌّ مَرَضِيٌّ مَرَضِيٌّ مَرَضِيٌّ مَرَضِيٌّ مَرَضِيٌّ مَرَضِيٌّ  
 اَرْضِيْنَ اَرْضِيْنَ اَرْضِيْنَ اَرْضِيْنَ اَرْضِيْنَ اَرْضِيْنَ اَرْضِيْنَ اَرْضِيْنَ اَرْضِيْنَ اَرْضِيْنَ  
 رَاَصِلٌ اَرْضُوْ لَوْ و اَوْ ییُّ بُوْدٌ وَ رَا کُلٌّ ثَالِثٌ چَوْنِ رَا بَعْ کَشِبَتْ مَا قَبْلَ اَوْ حَرَفٍ  
 اَنْ و اَوْرَ اِیَا بَدَلَ کَرُوْنِدٌ اَرْضِيٌّ شَدَّ یَعْبُدُ یَا مَتَحَرِّکُ مَا قَبْلَ اَوْ مَفْتُوحٌ اَنْ یَا رَا بَالِغَتٌ  
 بَدَلَ کَرُوْنِدٌ اَرْضِيٌّ شَدَّ اَرْضِيٌّ و رَاَصِلٌ اَرْضُوْ لَوْ و اَوْ ییُّ بُوْدٌ وَ رَا کُلٌّ ثَالِثٌ

چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردنندارضیا شدارضوا دراصل ارضون بود  
 و او می بود و در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردنندارضیا شد  
 بعد یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردنندالتقاء ساکنین شد میان الف  
 و واو الف را حذف کردنندارضوا شد از ضمت دراصل ارضوت بود و او می بود و در کلمه  
 ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردنندارضیت شد بعد  
 یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردنندالتقاء ساکنین شد میان الف  
 و واو الف را حذف کردنندارضوا شد از ضمت دراصل ارضوتا بود و او می بود و در کلمه  
 ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردنندارضیا شد بعد  
 یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردنندالتقاء ساکنین شد میان الف و وا  
 الف حقیقه ساکن و تا حکما ساکن الف را حذف کردنندارضوا شد از ضمت دراصل  
 ارضون بود و او می بود و در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن و او  
 بیا بدل کردنندارضین شد برین قیاس است تا آخر ماضی مجهول ارضی ارضیا ارضوا  
 ارضیت ارضیتا ارضین ارضیت ارضیتا ارضیم ارضیت ارضیتا ارضین  
 ارضیت ارضیتا ارضی دراصل ارضو بود و او می بود و در کلمه ثالث چون رابع گشت  
 ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردنندارضی شد برین وجه است ارضیتا ارضوا  
 دراصل ارضو بود و او می بود و در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود  
 و او را بیا بدل کردنندارضوا شد بعد ضمه بریا نقل بود نقل کرده ما قبل و او نیز بعد  
 سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردنندارضی شد  
 ارضیت دراصل ارضوت بود ارضیتا دراصل ارضوتا بود ارضین دراصل ارضون بود

تا آخر تعلیل تمامی مانند تعلیل ارضی است قلیل و در ارضی در اصل ارضی بود و او را آنچه  
 بعد از کسره آن و او را بیا بدل کردند ارضی شد برین قیاس است باقی مضارع معلوم  
 ارضی ارضیان ارضیون ارضی ارضیان ارضیون ارضی ارضیان ارضیون ارضیون ارضیان  
 ارضیان ارضیان ارضیون ارضی ارضی ارضی و در اصل ارضی بود و او را آنچه ثالث چون  
 رابع گشت با قبل او ضممه نبود آن و او را بیا بدل کردند ارضی شد ضممه بر یا نقل بود  
 انداخته ارضی شد ارضیان در اصل ارضیون بود و او را آنچه ثالث چون  
 رابع گشت با قبل او ضممه نبود آن و او را بیا بدل کردند ارضیان شد ارضیون در  
 اصل ارضیون بود و او را آنچه ثالث چون رابع گشت با قبل او ضممه نبود آن  
 و او را بیا بدل کردند ارضیون شد ارضیون بود و نقل کرده با قبل او انداخته  
 حرکت با قبل القار ساکنین شد میان یا و او را حذف کردند ارضیون شد ارضی  
 مانند ارضی است ارضیان مانند ارضیان است ارضیان در اصل ارضیون بود و  
 ساکن با قبل او یکسره آن و او را بیا بدل کردند ارضیون شد ارضیان و او را آنچه  
 فی ظله در اصل ارضیون بود و او را آنچه ثالث چون رابع گشت با قبل او  
 ضممه نبود آن و او را بیا بدل کردند ارضیون شد بعد از کسره بر یا نقل بود انداخته  
 القار ساکنین شد میان یا و او را اول را حذف کردند ارضیون شد تعلیل دوم  
 ارضی در اصل ارضیون بود و او را آنچه بعد از کسره آن و او را بیا بدل کردند  
 ارضی شد بعد از ضممه بر یا نقل بود انداخته ارضی گردید برین قیاس است باقی  
 مضارع مجهول ارضی ارضیان ارضیون ارضی ارضیان ارضیون ارضیان ارضیان  
 ارضیان ارضیان ارضیون ارضیان ارضیان ارضیون ارضیان ارضیان ارضیون ارضیان

یعنی بود و او می بود و کلمه ثالث چون راجع گشت ما قبل او ضم نبود آن و او را بیا بدل کردن  
 یعنی شد بعد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا با الف بدل کردن یعنی شد برین قبلی  
 در بابی مصدر ارضا و در اصل ارضا یا بود یا واقع شد بعد الف تا آنکه آن را با بجزه  
 بدل کردند ارضا و شایسته اسم فاعل مرضی و مریضان و مضمون مرضیه مریضتان و مریضات  
 مرضی در اصل مرضی بود و واقع شد بعد از کسر آن و او را بیا بدل کردند مرضی شد  
 بعد ضم بر یا ثقیل بود و انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تومین یا را حذف  
 کردند مرضی شد مریضان در اصل مریضان بود و واقع شد بعد از کسر آن و او را بیا  
 بدل کردند مریضان شد برین قیاس است تا آخر اسم مفعول مرضی مریضان مریض  
 مرضاة مریضاتان مریضات مرضی در اصل مرضی بود و او می بود و کلمه ثالث  
 چون راجع گشت ما قبل او ضم نبود آن و او را بیا بدل کردند مرضی شد بر یا متحرک  
 ما قبل او مفتوح آن یا با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف تومین  
 الف را حذف کردند مرضی شد مریضان در اصل مریضان بود و او می بود و  
 کلمه ثالث چون راجع گشت ما قبل او ضم نبود آن و او را بیا بدل کردند مریضان شد  
 مریضان در اصل مریضان بود و او می بود و کلمه ثالث چون راجع گشت  
 ما قبل او ضم نبود آن و او را بیا بدل کردند مریضان شد بعد یا متحرک ما قبل او  
 مفتوح آن یا با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و او  
 الف را حذف کردند مریضان شد مرضاة در اصل مرضاة بود و او می بود  
 و کلمه ثالث چون راجع گشت ما قبل او ضم نبود آن و او را بیا بدل کردند و یا را  
 با الف بطریق مذکور مرضاة شد برین قیاس مریضاتان مرضی و در اصل مریضاتان بود

و اونی بود و موضع ثانی چون ربع گشت با قبل او ختمه نمود آن و او را یا بعد از آن  
 مرفیات شد الامرینه ارض ارضیا ارضوا المنی ارضیا ارضین ارض ارضی ارضی  
 بنا کرده تا که علامت استقبال بود آن را حدت گرفته با این حدت ساکن ماند  
 بمنزه تعلق نموده با او بوده امر همان باشد بسکون آخر ارض را وقت کرده  
 علامت واقعی سقوط ارض علامت شد ارض شد و در نشیبه و جمع نواحی ظاهر  
**نصیف مفرق از باب افعال** الا بحا بخیل کردن اوجی یومی ایجا اوجی  
 موی و اوجی یومی ایجا اوجی لم یوج لم یوج لا یوج لا یوجی لن یوجی  
 لن یوجی الامرینه اوج لوج لوج لوج و لکنی عنه لا یوج لا یوج لا یوج  
 لا یوج الفطرت منه موی یوجیان یوجیات مانی معلوم اوجی اوجیا اوجوا  
 اوجیا اوجین اوجیت اوجتیا اوجتم اوجیت اوجتیا اوجتین اوجیت  
 اوجتیا مانی مجهول اوجی اوجیا اوجوا اوجیت اوجتیا اوجتین اوجیت  
 اوجتیا اوجتم اوجیت اوجتیا اوجتین اوجیت اوجتیا مضارع معلوم  
 یوجی یوجیان یوجون تا آخر یومی در اصل یومی بود ضمیر بر یا تفصیل بود اوجتیا  
 یوجی است یوجیان بر اصل نمودست یوجون در اصل یوجون بود ضمیر بر یا تفصیل  
 نقل کرده با قبل و او نه بعد سلب حرکت با قبل التثانیه ساکنین شد میان  
 یا و او یا را حدت کرده یوجون شد برین قیاس است یوجون تو یوجین در اصل  
 تو یوجین بود کسره بر یا تفصیل بود نقل کرده با قبل و او نه بعد سلب حرکت  
 با قبل التثانیه ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حدت کرده تو یوجین  
 مضارع مجهول یوجی یوجیان یوجون تا آخر معید را یجا و در اصل اوجیا بود







ثبوت بود و حرف از یک جنس هم آیدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده با قبل و اول را در دوم او غام کردند محبت شد همان پنج باقی الامر مندرج است از جنس اجبیا  
 آنچه از جنس اجبیا چنین اجبیا را از تحت بنا کردند و کردند بسوی اصلش که محبت بود  
 تا که علامت استقبالی بود آن را حرکت کردند با بعد حرکت ساکن ماند همزه قطعی  
 محدود را باز آوردند امر میان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت  
 وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو با یاد اول که ساکن شده بود  
 برای او غام و با ثانی که ساکن شد برای علامت وقفی بعضی با ثانی را حرکت  
 فتح دادند لان الفتحه اخف الحركات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم  
 او غام کردند اعیب شد و بعضی با ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا  
 حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند واجب آیدند  
 و بعضی تبرک او غام اجب خوانند و در تشبیه و جمع نون ساقط شد هموز القاء  
 صحیح از باب افعال الایمان گردیدن و ایمن شدن و امان دادن و این  
 گفتن امن یومین ایماناً فهو مؤمن و او من یومین ایماناً فذاک مؤمن لم یومین لم یومین  
 لا یومین لا یومین لمن یومین لمن یومین الامر منه امن لثومین و الثمنی عنه  
 لا یومین لا یومین لا یومین النظر منه مؤمن مؤمنان مؤمنات ما ضعی  
 معلوم امن امنا امنوا اما اخر ما ضعی مجهول او من او منا او منواتا اخر مضارع معلوم  
 یومین یومنان یومنون تا اخر مضارع مجهول یومین یومنان یومنون تا اخر اسم فاعل  
 مؤمن مؤمنان مؤمنون مؤمنه مؤمنان مؤمنات اسم مفعول مؤمن  
 مؤمنان مؤمنون مؤمنه مؤمنان مؤمنات الامر منه امن امنا امنوا

آنگاه آئین را از تو من بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند باین  
 حدت ساکن ماند همزه قطعی محذوفه را باز آوردند امر همان باشد بسکون آخر آفرش را  
 وقت کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد آئین گشت بعد همزه ساکن با فصل او  
 مفتوح آن همزه را بافت بدل کردند آئین شد تا فصل از باب **الفعل التثنية**  
 و اتم ثنائین و دو گردانیدن و شمی کردن کل را شمی شمی شمی شمی و شمی  
 شمی شمی فذاک شمی لم شمی لا شمی لا شمی لا شمی کن شمی کن شمی الامر منه  
 شمی شمی شمی و التثنية لا شمی لا شمی لا شمی لا شمی لا شمی لا شمی لا شمی  
 شیان شیان ماضی معلوم شمی شیان شیان شیان شیان شیان شیان  
 ماضی مجهول شمی شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان  
 شیان شیان ماضی مجهول شمی شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان  
 شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان  
 شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان  
 شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان شیان  
 استقبال بود آن را حذف کردند باین حدت ساکن ماند امر همان باشد بسکون  
 آخر آفرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط حرکت طلت شدن گردید  
 فصل مفرق از باب **الفعل التثنية** اندر کردن و کسی را وصی  
 خود داشتن و شمی توصی توصی توصی توصی توصی توصی توصی توصی  
 لم توصی لم توصی لا توصی لا توصی لا توصی لا توصی الامر منه وصف توصی  
 توصی توصی و التثنية لا توصی لا توصی لا توصی لا توصی لا توصی لا توصی  
 توصیان توصیان ماضی معلوم و شمی وصیا وصیا وصیا وصیا وصیا وصیا

موصیاً و موصوئاً تا آخر مضارع معلوم موصی یوصیان تا آخر مضارع مجهول موصی یوصیان  
 تا آخر اسم فاعل موصی موصیان موصون موصیت موصیتان موصیات اسم مفعول  
 موصی موصیان تا آخر تحلیل این باب مانند تنی تنی است لقیفت مقرون  
 از باب تفعیل التطویته نور دیدن طوی یطوی تطویته فهو مطو و طوی تطویته  
 تطویته فذاک مطوی لم یطو لم یطو لا یطوی لا یطوی لن یطوی لن یطوی الامر  
 طو یطو یطو و النبی عنه لا تطو لا تطو لا یطو لا یطو انظر منه مطوی مطویاً  
 مطویات برقیاس تنی تنی در حق تحلیل و تصریف ناقص یا بی از باب  
 مفاعله المرات با یکدیگر تیر انداختن رومی برائی مرأاة فهو مرأی و رومی برائی  
 مرأاة فذاک مرأی لم یرام لم یرام لا یرامی لا یرامی لن یرامی لن یرامی الامر  
 رام یرام یرام و النبی عنه لا ترام لا ترام لا یرام انظر منه مرأی  
 مرأیان مرأیات ماضی معلوم رومی رامیاً مواتاً تا آخر ماضی مجهول رومی رومیاً  
 رومیاً تا آخر و موات واصل رومیاً بود ضمیه بر یا تفعیل بود نقل کرده با قبل و او  
 بعد سلب حرکت با قبل التقاء ساکنین شد میان یا و او یا را حذف کردند  
 رومیاً موات مضارع معلوم برائی یرامیان یرامون تا آخر برائی واصل برائی  
 بود ضمیه بر یا تفعیل بود انداختند برائی شد برین قیاس دیگر یرامون واصل  
 یرامون بود ضمیه بر یا تفعیل بود نقل کرده با قبل و او بعد سلب حرکت  
 با قبل التقاء ساکنین شد میان یا و او یا را حذف کردند یرامون شد برین قیاس  
 یرامون ترا بین واحده مونت مخاطبه واصل ترا بین بود کسره بر یا تفعیل بود  
 انداختند کسره یا نقل کرده با قبل و او بعد سلب حرکت با قبل التقاء ساکنین شد

میان بر رویا یا اول را حذف کردند تا این شد مضارع مجهول برائی بر میان  
 برائون تا آخر مصدر بر مراهه در اصل مراهیه بود یا متحرک یا قبل او مفتوح آن بار  
 بالفت بدل کردند مراهه شد اسم فاعل مراهم مراهیان مراهون مراهیه مراهیان  
 مراهیات مراهم در اصل مراهی بود ضمیه بر یا تفسیل بود انداختند التقادساکتین  
 میان یا و تنوین یا را حذف کردند مراهم شد اسم مفعول مراهی مراهیان مراهون  
 مراهه مراهان مراهیات مراهه در اصل مراهیه بود یا متحرک یا قبل او مفتوح  
 آن بار بالفت بدل کردند مراهه شد برین قیاس است و لکن الامر منه رام مراه  
 رامو ارامی رامیا رامین رام را از تراجم بنا کردند تا که علامت استقبال بود  
 آن را حذف کردند یا بعد حذف متحرک ماند امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را  
 وقت کردند علامت سقوط امرت علت شد رام گردید و در تشبیه و جمع نون  
 ساقط میشود لقیفت مفروق از باب مفاعله الموائسات فو کذا  
 کردن و اسمی یواسی موائسه فو موائس و و و و و یواسی موائسه فذاک موائسی  
 لم یواس لم یواس لا یواسی لا یواسی لن یواسی لن یواسی الامر منه و اسمی یواس  
 یواس یواس و النمی عنه لا یواس لا یواس لا یواس لا یواس النظر منه  
 موائسی موائسیان موائسات تعلیلات این باب مانند تعلیلات برائی است  
 مضاعفت از باب مفاعله المجابیه با یکدیگر دوستی داشتن خائب خائب  
 مجابیه فو مجاب و مجوب مجاب فذاک مجاب لم مجاب لم مجاب لم مجاب لم مجاب  
 لا یجاب لا یجاب لن یجاب لن یجاب الامر منه خائب خائب لن یجاب لن یجاب  
 یجاب یجاب و النمی عنه لا یجاب لا یجاب لا یجاب لا یجاب

لا یجاب له لا یجاب لا یجاب الا طرقت منه محاب محابان محابات شمال و اوی  
 از باب افعال التماسیه قبول کردن التماسیه ایجابیه و التماسیه  
 ایجابیه باقی است که التماسیه لم یجب لم یجب لا یجب لا یجب لکن التماسیه لکن التماسیه  
 الامر منه التماسیه التماسیه التماسیه و التماسیه عند التماسیه التماسیه التماسیه  
 لا یجب اطرقت منه التماسیه التماسیه باقی معلوم التماسیه التماسیه التماسیه  
 آخر التماسیه در اصل او تاسیه بود و او واقع شد بجای فاکله در باب افعال آن  
 و او را بتبادل کردن التماسیه شد بعد و دو تا هم آمدند اول ساکن ثانی متحرک  
 اول را در دوم او تمام کردند التماسیه شد التماسیه و اصل او تاسیه بود و واقع شد  
 بجای فاکله در باب افعال آن و او را بتبادل کردن التماسیه شد بعد و دو تا جمع آمدند  
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او تمام کردند التماسیه شد تا آخر مضارع معلوم  
 التماسیه التماسیه التماسیه تا آخر التماسیه در اصل او تاسیه بود و او واقع شد بجای فاکله  
 در باب افعال آن و او را بتبادل کردن التماسیه شد بعد و دو تا در یک کلمه هم آمدند  
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او تمام کردند التماسیه شد مضارع قبول  
 التماسیه التماسیه التماسیه تا آخر تعلیل این مانند معلوم است الامر منه التماسیه التماسیه  
 التماسیه التماسیه التماسیه التماسیه التماسیه التماسیه التماسیه التماسیه التماسیه التماسیه  
 آن را حذف کردند باج حذف ساکن مانند مزه و اصل یکسوره در اولش در آورده  
 امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت و قسری سقوط حرکت شد  
 التماسیه گردید و در باقی نون ساکن می شود و وجه دوم درین باب آنست که او را  
 یا نیز بدل میکنند التماسیه یا التماسیه التماسیه یا التماسیه یا التماسیه و اصل

او مثبت بود و او ساکن با قبل او کسور آن و او را با بدل کردن مثبت شد یا مثبت

و اصل مثبت بود و او ساکن با قبل او مفتوح آن و او را با کسور بدل کردن مثبت

برین قیاس اند باقی مثال و او می از باب افتعال الایما و وعده قبول کردن

ایما یا ایما و او می و او می یوتد ایما و افعال موی کلمه کلمه یونی

لا یا ایما و او می یونی و بعد الامر منه ایما یوتد ایما یونی و التمی عنه

لا یا ایما و او می یونی و التمی عنه و بعد الامر منه ایما یونی و التمی عنه

با فی از باب افتعال التمسیر کسور و اعضا و او را بخش کردن التمسیر

التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر

و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر

و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر

و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر

و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر

و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر

و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر

و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر

و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر

و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر

و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر

و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر و التمسیر



مفتوح آن و اورا با لغت بدل کردند اجتناب شد برین وجه است تا اجتناب از اجتناب  
اصل اجتناب بود و او متحرک با قبل او مفتوح آن و اورا با لغت بدل کردند تا  
ساکنین شد میان لغت و یا لغت را حذف کردند اجتناب شد برین قیاس تا آخر  
ماضی مجهول اجتناب اجتناب تا آخر اجتناب در اصل اجتناب بود و کسر  
بر و او ثقیل بود نقل کرده با قبل او و بعد سلب بود و او ثقیل بود و او  
ساکن با قبل او کسور آن و اورا با بدل کردند اجتناب شد برین قیاس تا  
اجتناب اجتناب در اصل اجتناب بود کسر و بر و او ثقیل بود نقل کرده با قبل او  
بعد از سلب و کسرت با قبل او ساکن با قبل او کسور آن و اورا با بدل  
بدل کردند القاء ساکنین شد میان با و یا را حذف کردند اجتناب شد برین  
قیاس است تا آخر مضارع سلوم اجتناب اجتناب تا آخر اجتناب  
در اصل اجتناب بود و او متحرک با قبل او مفتوح آن و اورا با لغت بدل کردند  
اجتناب شد برین قیاس است باقی اجتناب در اصل اجتناب بود و او متحرک  
با قبل او مفتوح آن و اورا با لغت بدل کردند القاء ساکنین شد میان  
لغت و یا لغت را حذف کردند اجتناب شد برین قیاس است تا آخر  
مضارع مجهول اجتناب اجتناب تا آخر اجتناب در اصل اجتناب بود  
و او متحرک با قبل او مفتوح آن و اورا با لغت بدل کردند اجتناب شد برین قیاس  
در باقی اجتناب در اصل اجتناب بود و او متحرک با قبل او مفتوح آن و اورا با لغت  
بدل کردند القاء ساکنین شد میان لغت و یا لغت را حذف کردند اجتناب شد  
برین قیاس است تا آخر مضارع اجتناب اجتناب تا آخر اجتناب در اصل اجتناب بود

آن و او را یا بدل کردند اجتناب باشد اسم فاعل مجاب مجتابان مجتابون مجتاب مجتابان  
 مجتابات مجتاب در اصل محبوب بود و او متحرک با قبیل او مفتوح آن و او را با لغت بدل  
 کردند مجتاب شد برین منوال است تا آخر اسم مفعول مجتاب مجتاب در اصل محبوب بود  
 و او متحرک با قبیل او مفتوح آن و او را با لغت بدل کردند مجتاب شد برین قیاس است  
 باقی از امر منه اجتناب اجتاب اجتابی اجتاب اجتناب اجتناب را از اجتاب با کردند  
 تا که تعلیم است استقبال بود آن را حذف کردند بوجه حذف ساکن مانده بهره وصل  
 بجز اولش در آوردند امر میان باشد بسکون آخر اخراش را وقت کردند صدمات  
 در تثنی مفعول و حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الهت و یا لغت را حذف کردند  
 اجتناب و در باقی نون ساقط شد التقاء ساکنین نشود اجوف باقی از باب  
 افعال الاختیار برگزیدن و بجوابش دل کار کردن افعال اختیار اختیارات  
 و اختیارات و اختیارات اندک مختار لم یختیر لا یختار لا یختار لکن یختار لکن یختار  
 لا یختار منه اختر یختار و انتمی عنه لا یختار لا یختار لا یختار لا یختار الا یختار منه  
 مختاران مختارات این باب بقیاس اجتاب مجتاب است در حق تخیل و  
 تخیل با باقی همین است که اجتاب مجتاب و اولیت و این باب باقی است افعال  
 افعال اختیارات متحرک با قبیل او مفتوح آن یا را با لغت بدل کردند اختیارات  
 اختیارات متحرک با قبیل او مفتوح آن یا را با لغت بدل کردند اختیارات  
 اختیارات متحرک با قبیل او مفتوح آن یا را با لغت بدل کردند اختیارات  
 اختیارات متحرک با قبیل او مفتوح آن یا را با لغت بدل کردند اختیارات  
 اختیارات متحرک با قبیل او مفتوح آن یا را با لغت بدل کردند اختیارات

لامرئنه اخرا اختارا اختاروا اختاری اختارا اخرن اخرا از تخاری تا کردند تا که علامت  
 استقبال بود آن را حذف کردند یا بعد حذف ساکن ماند بهره وصل یکسر در اولش بود  
 مرمان باشد لیکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء  
 یاکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند آخرش ناقص مائی از  
 باب افعال الاجتبا و برگزیده شدن اجتنبی اجتنبی اجتنبا و نحو اجتنبی  
 اجتنبی اجتنبا فذاک اجتنبی لم یجتب لم یجتب لا یجتبی لا یجتبی لن یجتبی لن یجتبی  
 الامرئنه اجتنب یجتب یجتب و التنبی عنه لا یجتب لا یجتب لا یجتب  
 لا یجتب انظر منه اجتنبی مجتبان مجتبات اجتنبی در اصل اجتنبی بود یا متحرک  
 یا قبل او مفتوح آن را با الف بدل کردند اجتنبی شد اجتنبا در اصل اجتنبا بود  
 یا متحرک یا قبل او مفتوح آن را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف  
 و واو الف را حذف کردند اجتنبا شد یجتبن است اجتنب اجتنبا معنی مجهول  
 اجتنبی اجتنبا اجتنبا اجتنبا اجتنبا اجتنبا اجتنبا اجتنبا اجتنبا اجتنبا اجتنبا اجتنبا اجتنبا  
 یا قبل او حذف سلب حرکت یا قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را  
 حذف کردند اجتنبا شد یجتبن معنی معلوم اجتنبی مجتبان مجتبان تا آخر مضارع  
 مجهول اجتنبی مجتبان مجتبان تا آخر اسم فاعل اجتنبی مجتبان مجتبان مجتبان  
 مجتبان مجتبات مجتنبی در اصل مجتنبی بود ضمیر بر یا قبل بود انما اجتنبا  
 ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند اجتنبی شد مجتبان در اصل مجتنبا  
 ضمیر بر یا قبل بود انما اجتنبا ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند  
 اجتنبی شد مجتبان در اصل مجتبان بود ضمیر بر یا قبل بود یا قبل و او

بعد از سلب حرکت ما قبل القاء ساکنین ش میمان یا و او یا را حذف کردن میبینیم  
 شد اسم مفعول نیز همین طریق کرد اصلش نخته یا است الامر منه اجنب اجنباً اجنبوا  
 اجنبی اجنباً اجنبین اجنب را از تخفیف بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را  
 حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه وصل کسره و اولش در آوردند امرمان باشد  
 بسکون آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اجنب گشت  
 و در یاقی سقوط نونات میشود مضاعفت از باب افعال الاستدراک شده  
 شدن و بلند بالاشدن استدریت امیر او اتمومتد و استدریت امیر او افترک  
 استدریت لم یتمد ولم یتمد و لا یتمد و لا یتمد لن یتمد الامر منه امیر  
 استدریت لم یتمد و لم یتمد و لم یتمد و الفعی عنه لا یتمد و لا یتمد  
 لا یتمد و لا یتمد و الفعی عنه لا یتمد و الفعی عنه لا یتمد و الفعی عنه لا یتمد  
 بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه  
 و وصل کسره و اولش در آوردند امرمان باشد بسکون آخرش را وقت کردند  
 علامت وقفی سقوط حرکت شد القاء ساکنین شد میمان هر دو وال وال اول  
 که ساکنه پیشه بود برای او غلام و وال ثانی که ساکن شد برای علامت وقفی پیشه  
 وال ثانی را حرکت فحور در اول ان الفعی عنه الحركات بعده اول ساکن ثانی متحرک  
 اند که در دو حرفه است خوانند و بعضی وال ثانی را حرکت کرده اند  
 تمام ساکن از حرکت ترک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دو غلام  
 کردند و خوانند و بعضی ترک او غلام کرده اند و خوانند اجوف و اومی از  
 باب افعال الانقیاد و ارام شدن القاد نیقا و القیاد و القیاد نیقا و القیاد

انقیاد و انقاد که معاد و مقدر هم میقد. لا یقاد و لا یقادون من یقادون من یقاد و الامر منه  
 انقیاد یقید لیسقید و النقی عنه لاسقید لاسقید لایقید لایقید الظرف منه  
 انقاد و انقادان منقادات ماضی معلوم انقاد و انقاد و اما آخر انقاد و اصل  
 انقود بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و او را بافت بدل کردند انقاد و انقاد  
 تا همین طریق است انقاد و اصل انقود بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و او را  
 بافت بدل کردند انقاد ساکنین شد میان الف و وال الف را حذف کردند  
 انقود شد انقید و اصل انقود بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و او را  
 بافت بدل کردند انقاد ساکنین شد میان الف و وال الف را حذف کردند  
 انقید شد بعد و ال ظاهر و قریب المخرج بهم آمدند و ال را تا کردند و تا و تا  
 او عام کردند انقید شد ماضی مجهول انقیاب انقیاب و اما آخر انقید و اصل  
 انقود بود و او متقبل بود و نقل کرده باقبل دادند و سلب حرکت ماقبل بعد  
 و او ساکن ماقبل او کسوران و او را با بدل کردند انقید شد انقود و اصل  
 انقود بود و او متقبل بود و نقل کرده باقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل  
 و او ساکن ماقبل او کسوران و او را با بدل کردند انقاد ساکنین شد میان ی و و ال  
 یا را حذف کردند انقیدان شد مضارع معلوم یقاد و یقادون من یقادون من یقاد و اصل  
 انقود بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و او را بافت بدل کردند انقاد و انقاد  
 باقی در انقید و انقیدان انقاد ساکنین بیشتر و مضارع مجهول انقاد و انقاد  
 تا آخر انقاد و اصل انقود بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و او را بافت بدل کردند  
 انقاد و انقیدان و انقیدان انقاد ساکنین بیشتر و مصدر انقاد و اصل انقود بود



و در شینه و جمع نون ساقط میشود و نصیب مقرون از باب افعال لانزوا  
 کیس شدن انزوی انزوی انزوا و انزوی انزوی انزوا و انزوی انزوی انزوا  
 لم انزوی لم انزوی لانزوی لانزوی لانزوی لانزوی لانزوی لانزوی  
 و النبی عنه لانزوی لانزوی لانزوی لانزوی لانزوی لانزوی لانزوی لانزوی  
 تعلیقاتی این باب مانند تعلیل انجی یقین است الامر من انزوی انزوی انزوی  
 انزوی انزوی انزوی انزوی انزوی انزوی انزوی انزوی انزوی انزوی انزوی  
 بالحدیث ساکن مانده عبود وصل کبیر در اولش و را و در امر حار باشد کبیرین آخر  
 احش را وقت کرده عمل است و قوی است و اثرت علت شد انزوی انزوی و در شینه و جمع  
 نون ساقط میشود و نصیب مقرون از باب افعال لانزوا لانزوا لانزوا لانزوا  
 یصیب انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان  
 لم یصیب لم یصیب لم یصیب لم یصیب لم یصیب لم یصیب لم یصیب لم یصیب  
 انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان  
 لانصبان لانصبان لانصبان لانصبان لانصبان لانصبان لانصبان لانصبان  
 لانصبان انصبان من انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان  
 باب افعال الاستجاب من ارشد انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان  
 انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان  
 لانصبان لانصبان لانصبان لانصبان لانصبان لانصبان لانصبان لانصبان  
 انصبان و النبی عنه لانصبان لانصبان لانصبان لانصبان لانصبان لانصبان  
 انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان انصبان

از ریاضت اعمال الاستقامت راست شدن و راست استخوان  
 قویست و استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت  
 چون استقامت الامرند استقامت استقامت استقامت استقامت  
 استقامت الطرف منه استقامت استقامت استقامت استقامت  
 استقامت مواز استقامت در اصل استقامت بود و او متحرک با قبل او حرکت صحیح ساکن حرکت  
 و او را نقل کرده با قبل او و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل او منقوح گشت  
 آن و او را با لغت بدل کردند استقامت شد تا استقامت تا همین استقامت استقامت در اصل  
 استقامت بود و او متحرک با قبل او حرکت صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل او و او  
 و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل او منقوح گشت آن و او را با لغت بدل کردند  
 التقای ساکنین بشو میان الف و مهم الف را حذف کردند استقامت شد برین قیاس  
 تا آخر معنی مجهول استقامت در اصل استقامت بود و او متحرک با قبل او حرکت صحیح ساکن  
 حرکت و او را نقل کرده با قبل او و او بعد و او ساکن با قبل او و او ساکن و او را  
 بایدل کردند استقامت شد برین قیاس استقامت استقامت در اصل استقامت بود  
 و او متحرک با قبل او حرکت صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل او و او بعد  
 و او ساکن با قبل او و او ساکن و او را بایدل کردند استقامت ساکنین شد میان او و  
 یا را حذف کردند استقامت شد برین قیاس تا آخر مضارع استقامت استقامت استقامت  
 تا آخر استقامت در اصل استقامت بود و او متحرک با قبل او حرکت صحیح ساکن حرکت و او را  
 نقل کرده با قبل او و او بعد و او ساکن با قبل او و او ساکن و او را بایدل کردند استقامت  
 برین قیاس استقامت در باقی کرد استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت استقامت





معنا مع مجبول استیحی استیحیان تا آخر اسم فاعل مستیحی استیحیان تا آخر اسم مفعول مستیحی  
 استیحیان تا آخر الامر منه استیحیا استیحیو انا آخر استیحیب را از استیحی بنا کردند  
 تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند یا بعد حذف ساکن ماند بجزه وصل کسیر در  
 اولش در آوردند امریان باشد پس چون آخر آغوش را وقت کردند علامت وقفی است  
 حرف علت شد استیحیب گوید و بیاتی سقوط نون شد مصدر استیحیا و در اصل  
 استیحیا یا بود یا واقع شد به علت بعد از الف زائده آن یا را بجزه بدل کردند استیحیا  
 لغت مقرون انبیا استفعال الاستیحیا و شرم کردن استیحی استیحیا  
 موقوفی و استیحی استیحیا و فذال استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی  
 لغت الامر منه استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی  
 استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی  
 استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی استیحی  
 استیحیا تا آخر مجبول استیحیا استیحیا تا آخر مضارع معلوم استیحی استیحیان  
 تا آخر مضارع مجبول استیحی استیحیان استیحیون تا آخر اسم فاعل استیحی استیحیان  
 تا آخر اسم مفعول استیحی استیحی بود و منه بر یا فاعل بود انداختند انقاء ساکنین شد میان  
 یا و تنوین یا را حذف کردند استیحی شد اسم مفعول استیحیان استیحیان استیحیون استیحیه  
 استیحیان استیحیات استیحی در اصل استیحی بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن  
 یا را با الف بدل کردند انقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند  
 استیحی شد الامر منه استیحیا استیحیو استیحی استیحیان استیحی را از  
 استیحی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند یا بعد حذف

ساکن ماند همزه وصل کسبه در اولش در آوردند امرمان باشد لیکن آخرش را وقت کرد  
 علامت وقتی سقوط حرف علت شد آنچه که در بدو در باقی سقوط فون میشود و صد استجاء  
 در اصل استجاء بود و یا واقع شد بر طرف بعد از الف نژاده آن یا یا همزه بدل کرد و استجاء  
 شد و نیز عارضت که گویند استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء  
 استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء  
 استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء  
 معلوم استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء  
 ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء  
 صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل و او ندید در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او  
 مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف اول  
 حذف کردند استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء  
 حرکت یا را نقل کرده با قبل و او ندید در اصل متحرک بود اکنون ما قبلش مفهوم گشت  
 آن یا را با الف بدل کردند بعد الف را حذف کردند لاجل التماس استجاء استجاء استجاء استجاء  
 در اصل استجاء بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین  
 میان الف و و الف را حذف کردند استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء  
 ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل و او ندید در اصل متحرک بود اکنون ما قبلش مفتوح  
 گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و و الف را  
 حذف کردند استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء استجاء  
 یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل و او ندید در اصل متحرک بود

اکنون با قبل او مفتوح گشت آن یار با لغت بدل گردند التقاؤ ساکنین شد میان الف  
 و با الف را حذف کردند استخیمین شد برین قیاس است تا آخر مضارع معلوم استخیمین استخیمین  
 استخیمین تا آخر استخیمین در اصل استخیمین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل و او ندیده  
 یا حذف کردند از جهت خفت استخیمین استخیمین در اصل استخیمین بود کسره بر یا  
 ثقیل بود نقل کرده با قبل و او ندیده یا حذف کردند لاجل الخفة استخیمین استخیمین  
 در اصل استخیمین بود ضمیه بر یا ثقیل و البته نقل کرده با قبل و او ندیده سلب حرکت  
 یا قبل التقاؤ ساکنین شد میان یا و او یا را حذف کردند استخیمین استخیمین بعد و یا متحرک  
 یا قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل و او ندیده التقاؤ ساکنین شد  
 میان یا و او یا را حذف کردند استخیمین استخیمین در اصل استخیمین بود کسره بر یا  
 ثقیل بود نقل کرده با قبل و او ندیده یا حذف کردند از جهت خفت استخیمین استخیمین  
 برین قیاس است استخیمین استخیمین در اصل استخیمین بود کسره بر یا ثقیل بود  
 نقل کرده با قبل و او ندیده التقاؤ ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند  
 استخیمین شد برین قیاس است تا آخر مضارع معلوم استخیمین استخیمین استخیمین تا  
 آخر استخیمین در اصل استخیمین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل و او ندیده التقاؤ  
 ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند استخیمین استخیمین در اصل  
 استخیمین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل و او ندیده یا حذف کردند  
 لاجل الخفة استخیمین استخیمین در اصل استخیمین بود ضمیه بر یا ثقیل بود نقل کرده  
 با قبل و او ندیده سلب حرکت یا قبل التقاؤ ساکنین شد میان یا و او یا را  
 حذف کردند استخیمین استخیمین بعد و یا متحرک یا قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده

بما قبل و او نداء التقاء ساکنین شد میان یاء و او یا را حذف کردند

بما قبل و او نداء التقاء ساکنین شد میان یاء و او یا را حذف کردند

اصول ششمین بود کسره بر یا نقیل بود نقل کرده بما قبل و او نداء التقاء ساکنین شد میان هر دو

یا یا اول را حذف کردند ششمین شد مضارع مجهول استجه استجیان استجوان یا استجیج

در اصل استجه بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند استجیا شد بعد یا

متحرک ما قبل او حروف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل و او نداء مفتوح آن یا را با الف

بدل کردند استجیا بجه یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف

بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند استجه شد

استجیان در اصل استجیان بود یا متحرک ما قبل او حروف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده

بما قبل و او نداء در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل

کردند بجه الف را حذف کردند از جهت خفت استجیان استجوان در اصل استجیون

بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان

الف و و او الف را حذف کردند استجیون شد بجه یا متحرک ما قبل او حروف صحیح

ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل و او نداء در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح

گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و و او الف را

حذف کردند استجوان شد استجیان در اصل استجیان بود یا متحرک ما قبل او حروف

صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل و او نداء التقاء ساکنین شد میان هر دو

یا یا اول را حذف کردند ششمین شد مضارع مجهول استجه استجیان استجوان یا استجیج

ششمین بود یا متحرک ما قبل او حروف مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء

ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند استجیان شد بجه یا متحرک ما قبل او

حروف صحیح ساکن حرکت یار نقل کرده بما قبل و او ند یا در اصل متحرک بود اکنون بما قبل او  
 مفتوح گشت آن یار بافت بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو یار اول یا  
 حذف کردند پس شد مصدر استخا و در اصل استخیا یا بود یا واقع شد بر طرف  
 بعد از الف زائده آن یار اجزه بدل کردند استخیا و شد بعد یا متحرک بما قبل او حرف  
 صحیح ساکن حرکت یار نقل کرده بما قبل و او ند بعد یا در اصل متحرک بود اکنون بما قبل  
 مفتوح گشت آن یار بافت بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف  
 الف اول را حذف کردند استخا شد اسم فاعل مستخ مستحیان مستخون مستخینه یا  
 مستحیات در اصل مستخ بود ضمیر بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد  
 میان یا و تنوین یار حذف کردند مستخ شد بعد یا متحرک بما قبل او حرف صحیح  
 ساکن حرکت یار نقل کرده بما قبل و او ند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین  
 یا حذف کردند مستخ شد مستحیان در اصل مستحیان بود کسره بر یا ثقیل بود  
 نقل کرده بما قبل و او ند بعد یا یا حذف کردند برای خفت مستحیان شد  
 مستخون در اصل مستخون بود ضمیر بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل و او ند بعد  
 حرکت بما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و او یا یا حذف کردند مستخون شد  
 بعد یا متحرک بما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یار نقل کرده بما قبل و او ند  
 ساکنین شد میان یا و او یا یا حذف کردند مستخون شد مستخیه در اصل مستحیه بود  
 یا متحرک بما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یار نقل کرده بما قبل و او ند یا یا حذف کردند  
 از جهت خفت مستخیه شد مستحیان در اصل مستحیان بود تلیل این مانند مستحیه است  
 مستحیات برین قیاس است که در اصل مستحیات بود اسم مفعول مستخ مستحیان مستخون

مستحق استحقاق حیات می و اصل مستحق بود یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا باالف  
 بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کرد مستحق شد بعد  
 یا متحرک یا قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا انتقال کرده باقبل دادند یا در اصل متحرک بود  
 اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا باالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان  
 الف و تنوین الف را حذف کرد مستحق شد مستحقان در اصل مستحقان بود یا متحرک  
 یا قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا انتقال کرده باقبل دادند بعد یا را حذف کردند  
 را قبل التقاء مستحقان شد مستحقان در اصل مستحقان بود یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا با  
 باالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند مستحقان  
 بعد یا متحرک یا قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا انتقال کرده باقبل دادند یا در اصل متحرک بود  
 اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا باالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف  
 و واو الف را حذف کردند مستحقان در اصل مستحقان بود یا متحرک یا قبل او  
 مفتوح آن یا باالف بدل کردند مستحقان شد بعد یا متحرک یا قبل او حرف صحیح ساکن  
 حرکت یا انتقال کرده باقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت  
 آن یا باالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف  
 کرده مستحقان شد مستحقان در اصل مستحقان بود مستحقان در اصل مستحقان بود  
 یا متحرک یا قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا انتقال کرده باقبل دادند یا در اصل متحرک بود  
 اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا باالف بدل کردند الف را حذف کردند را قبل  
 مستحقان شد لامرند استحقاق استحقاق استحقاق استحقاق استحقاق استحقاق استحقاق  
 عیامت استقبال بود آن را حذف کردند باقی حذوت ساکن ماند بجزه وصل کبیر







آن را حرکت کرده تا به جاذبه متحرک مانند امر بان باشد بسکون آخرش را وقت کردند  
 علامت وقتی سقوط حرکت علت شده تصاب شده و در باقی سقوط نون میشود و در  
 از باب فاعل التجاب یکم یکم و در تثنیة التجاب تجابا فموجب تجاب و نحو تجاب  
 تجابا فذاک متجاب لم تجاب لم تجاب لم تجاب لم تجاب لا تجاب لن تجاب  
 لن تجاب الامر منه تجاب تجاب تجاب تجاب تجاب تجاب تجاب  
 الظرف منه تجاب تجابان تجابات تجاب در اصل تجاب بود و حرکت از یک جنس  
 بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده و در دوم او غام کردند تجاب است برین قیاس  
 است در باقی مانعی مجهول محوب تجابوا الی نحو تجاب در اصل محوب بود و حرکت  
 از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده و در دوم او غام کردند تجاب  
 برین قیاس است در باقی مضارع معلوم تجاب تجابان تجابون الی نحو تجاب اصل  
 تجاب بود و حرکت از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده و در دوم  
 او غام کردند تجاب است برین قیاس است در تمام باب مضارع مجهول تجاب تجابان  
 تجابون تا آخر تجاب در اصل تجاب بود و حرکت از یک جنس بهم آمدند الی نحو  
 فاعل متجاب تجابان الی نحو تجاب در اصل متجاب بود و حرکت از یک جنس بهم آمدند  
 الی نحو مضارع متجاب الی نحو تحلیل بر قیاس هم فاعل الامر منه تجاب تجابا تجابوا  
 تجابی تجابا تجابین تجاب را از تجاب بنا کردند تا که علامت است استنبال بود آن را حرکت  
 کردند بعد جاذبه متحرک مانند امر بان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت  
 وقتی سقوط حرکت است تجابا ساکنین است میان هر دو باب اول که ساکن شده بود  
 را می او غام و با ثانی که ساکن شده بود برای علامت وقتی بعضی با ثانی را فتحه خوانند



متعجب بود و طاروق شد بجای فاعله و ریاب تفاعل تاراطا کردند و طاروطا او غام کردند و نظیر  
 برین قیاس است و در باقی مضارع معلوم و مجهول و اسم فاعل و اسم مفعول در همه  
 یک قیاس است مصدر اظهر و اصل نظیر بود و طاروق شد بجای فاعله و ریاب  
 تفاعل تاراطا کردند و طاروطا او غام کردند و همزه وصل یکسر برای تحذیر است و بسکون  
 در اولش در آوردن اظهر است الامر منه اظهر اظهر اما آخر اظهر را از نظیر بنا کردند تا که  
 علامت استقبال بود از اجزای که در ابتدا بی جاذب ساکن و همزه وصل یکسر  
 در اولش در آوردن امر میان باشد بسکون آخرش را وقت کردند علامت  
 وقفی سقوط حرکت شد اظهر شد همزه وصل در اول ماضی و مصدر و امر می آید  
 و در باقی نمی آید و شمی این بابها اوزارک و اصل تدارک بود و ال واقع شد  
 بجای فاعله و ریاب تفاعل تاراطا کردند و ال را در و ال او غام کردند و همزه  
 وصل یکسوره بر روی آنها باشد بسکون در اولش در آوردن اوزارک شد بر قیاس  
 است اما آخر ماضی مجهول اوزارک و اصل تدارک بود و ال واقع شد بجای فاعله  
 و ریاب تفاعل تاراطا کردند و ال را در و ال او غام کردند و همزه وصل مضموم  
 برای تحذیر است بسکون در اولش در آوردن اوزارک شد اما آخر مضارع معلوم  
 تدارک در اصل تدارک بود و ال واقع شد بجای فاعله و ریاب تفاعل تاراطا  
 کردند و ال را در و ال او غام کردند و تدارک شد برین قیاس است و در باقی معلوم  
 و مجهول و اسم فاعل و اسم مفعول الامر منه اوزارک را از تدارک بنا کردند تا که علامت  
 استقبال بود آن را حذف کردند تا بعد جاذب ساکن یا همزه وصل یکسوره در  
 اول او در آوردن امر میان باشد بسکون آخرش را وقت کردند علامت وقفی

سقوط حرکت شد و اگرگ شود و باقی سقوط نوزاد شده مصدر او را که در اصل تکرار گویید و اول  
 واقع شد بجای فاعله در باب تفاعل تا اول حرکت و اول برادر اول او نام کرد و در هر چه  
 وصل کسوره برای تخریب ابتدا بسکون و را اولش در آورده و در او را گشت تعلیل باقی  
 ابواب مانند تعلیل این دو باب است که نوشته شد یعنی با بهای تفاعل را بر تفاعل با بهای  
 تفاعل را بر تفاعل تیس باید کرد و باب افتعال تخم تخم غصا تا آخر خصم در اصل  
 خصم بود صاد و واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کرده و در خصم شده بود  
 و حرف از یک جنس هم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده با قبل و او نه  
 بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند و در خصم شد بعد و هر که  
 استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را حذف کردند و خصم در اصل تخم بود  
 صاد و واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کرده و در خصم شده بود  
 و حرف از یک جنس هم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده با قبل و او نه  
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند و در خصم شد برین تیس معتقد  
 باقی باب دیگر خصم خصا ما فهو خصم الخ و خصم در اصل خصم بود صاد و واقع شد  
 بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کرده و در خصم شده بود و حرف از یک  
 جنس هم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را انداختند التقاء ساکنین شد میان غا  
 و صاد خا کسه و او ندان الساکن او اثرک حرک بالکسره و صاد اول ساکنین  
 متحرک اول را در دوم او غام کردند و خصم شده بود حرکت غا استغنا از همزه وصل  
 حاصل گشت همزه را حذف کردند و خصم شد تعلیل مضارع است خصم در اصل خصم بود تا در  
 شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کرده و در خصم شده بود و حرف از یک

جنس هم آمدند پرو و متحرک حرکت اول را انداختند انقضاء ساکنین شد میان فاعل و صا  
 خار حرکت کسره دادند لان الساکن از حرکت حرکت بالکسره بعد اول ساکن ثانی متحرک  
 اول را در و هم او ظاهر کردند **تفصیلات** **افعال** **تفصیلات** **تفصیلات** **تفصیلات** **تفصیلات**  
 تفصیلات تفصیلات تفصیلات تفصیلات تفصیلات تفصیلات تفصیلات تفصیلات تفصیلات تفصیلات  
 تفصیلات تفصیلات تفصیلات تفصیلات تفصیلات تفصیلات تفصیلات تفصیلات تفصیلات تفصیلات

وصلی ات تعالی علی خیر خلقه محمد وآله صحابه اجمعین

**خاتمه الطبع**

الحمد لله والمنه که رساله نافع حاوی اصول و قواعد علم صرف و محال لافیه جامع ضوابط  
 و قواعد علم شکر و متضمن بقواعد جدید و مشتمل بر مطالب مفیده شود و مندرکانه  
 جمهور طلباب و در تبیین توضیح اصول صحیح و تعلیلات هفت اقسام صحیح مثال  
 مضاعف کیفیت ناقص رهوز - اجوت رساله نایاب و معرفت صغیر و کبر  
 بر باب اقسام هفتگانه مجر و مزید ثنائی و رباعی و شرح تعلیلات هر یک هم در آن  
 ثبت است بدلائل با برات مسلمی **جامع التعلیلات** جزا کاتبی که در آن  
 از عوایض و معضلات تعلیلات و تحقیقات اصول صرف نحو که باید و بسط برین  
 طرق طالبان را راه نمایه حل شده کنون از نایب ایزدی بار ثانی حسب استبداد  
 این شوق و مطبع نایب هاشمی نول کشور بمقام لکهنو در ماه شهریماه ۱۲۸۲ شم  
 مطابق ماه شوال ۱۲۹۹ هجری قمری طبع پوشید



سیدنا ابوبکر -  
رضی شیح شافعیہ مصنفہ ابن حجر  
استراہادی -

مجموعہ تحریریں مشتمل پر رسالہ براہ العرب  
مستامل صرف کے نظم بین تصنیف می دولت

کتاب

- مجموعہ تحریریں - شامل چند کتب ذیل محشی -  
۱ - تحریر - از میر سید شریف علامہ بیگانہ زمانہ  
۲ - ماتہ عامل - ۳ - جمل - ۴ - خلاصہ  
۵ - تتمہ - ۶ - عمدۃ المرام -

ضروری محشی - مصنفہ امام ابو الحسن علی  
علی حمید الدین -

شیخ ہاشمہ عامل - محشی وری کتاب پر -  
ہدایۃ النور محشی - مع رسالہ عنین الانوار  
فی کشف الاضافہ رسالہ از مولوی عبد الباقی  
صاحب بلگرامی -

کافیہ محشی - خطا استعینق مصنفہ ابن ماجہ  
علامہ درباب موثقات سماعیہ مع تصدیقہ از  
مصنف علامہ ذہبی و رسالہ تحقیق موثقات سماعیہ  
بین ایک مصنفہ ابن کمال کا اور دوسرا  
مولوی عبد الرحیم کا -

ایضاً کافیہ محشی - بخط شیخ رشید علی صاحب

سیدنا ابوبکر -  
رضی شیح شافعیہ مصنفہ ابن حجر  
استراہادی -

شیخ ملا علی قاسمی بطینہ و قیام پر شرح  
کافیہ کی پر مصنفہ ملا عبد الرحمن صاحب کراچی  
تقریر حاصل و مضمون از مولوی خادم احمد -

ایضاً - جلی قلم مطبوعہ مدینہ منورہ  
مع تقریر حاصل و حصول -

ایضاً - جلی قلم  
رضی شیح کافیہ مصنفہ محمد بن حسین استراہادی  
مطبوعہ مطبعہ دارالکتاب مدینہ منورہ -

ایضاً اول - تا بحثہ بحر وراثت پر  
۲ - جلد ثانی - بحث منہات سے تا بحث  
صرف نظم کتاب -

حاشیہ شرح جامی - مصنفہ ملا محمد علی -  
ایضاً حاشیہ ملا عبد الرحمن استراہادی -

لب الاعراب - مصنفہ مولوی عبد اللہ -  
توسیل الکاغیہ - شیخ کافیہ مصنفہ مولوی  
عبد الحق خیر آبادی -

حاشیہ عبد الغفور - مصنفہ مولوی عبد الغفور  
مع تکرار مولوی عبد الحکیم شرح ملا جامی کا  
نا و حاشیہ پر دو جلد میں حاشیہ عبد الغفور

ہندسہ ۲۵۱ پر رقم ۶ اور تکملہ ہندسہ ۱۹۴ پر

شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی

منطق

مجموعہ منطق - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شامل ہیں -  
 ۱ - رسالہ منطقی - ۲ - رسالہ کبری  
 ۳ - ایساغوجی - ۴ - مختصر المیزان  
 ۵ - میزان المنطق - ۶ - تہذیب  
 ۷ - معراج المنطق - ۸ - تعریف الاشیا  
 ۹ - تعلیقات تعریف الاشیا  
 ۱۰ - مختص بدیع المیزان - ۱۱ - رسالہ قولانی  
 ۱۲ - رسالہ جواہر فیہ  
 شرح تہذیب - عزلی بن مصنف مولانا

شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شرح اصول الفروع - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی

منطق  
 مجموعہ منطق - تالیف شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی  
 شامل ہیں -  
 ۱ - رسالہ منطقی - ۲ - رسالہ کبری  
 ۳ - ایساغوجی - ۴ - مختصر المیزان  
 ۵ - میزان المنطق - ۶ - تہذیب  
 ۷ - معراج المنطق - ۸ - تعریف الاشیا  
 ۹ - تعلیقات تعریف الاشیا  
 ۱۰ - مختص بدیع المیزان - ۱۱ - رسالہ قولانی  
 ۱۲ - رسالہ جواہر فیہ  
 شرح تہذیب - عزلی بن مصنف مولانا